

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره صحت و فساد یا صحت و بطلان، البته خواهی نخواهی این لفظ صحت، صحیح و فاسد یا صحیح و باطل، یک مفهوم عرفی واضحی هم دارد، لکن چون این بحث کشیده شد به کتب اصول و آثاری را بر آن بار کردند لذا گفتیم یک مقداری متعرض بشویم که بیشتر حرف ها هم در این جا سر مسئله ای گفت که بگوییم این درست نیست، آن درست است و إلا خود اصل مطلب به نظر ما این قدر بحث ندارد. در این کتاب البحر المحيط بعد از این که دو تفسیر برای صحت نقل کرد پیش فقها به معنای اسقاط قضا و پیش متکلمان به معنای موافقت امر، البته موافقت امر در ظن خود مکلف، بعد تنبیهاتی دارد، تنبیه اول این که بعضی از عبارات فقها در می آید که می گویند صحیح است معذک اسقاط قضا ندارد، دیگه حالا یک مقدارش را چون این بحث بیشتر به بحث فروع فقهی می خورد وارد آن بحث نمی شویم.

تنبیه ثانی راجع به این مطلبی است که دیروز اشاره ای به آن کردیم، از همان قدیم بین اصولیین اهل سنت این بحث شده که آیا این نزاع بین اصولیین و فقها و متکلمین آیا ثمره ای دارد یا نزاع لفظی است؟ ایشان افرادی را نام می برد مثل غزالی که می گویند نزاع لفظی است، عرض کردیم در کتب اصول ما فعلا در حوزه های ما آن چه که الان متعارف هست در حوزه های ما چون کتاب کفایه دیگه محور بحث است در کتاب کفایه هم نزاع را لفظی گرفته، صحت را به یک معنایی گرفته که شامل هر دو معنا می شود، به معنای تمامیت، این بحث معلوم شد که این جور نیست که فقط در کتب اصول ما باشد، این ریشه های قبلی هم دارد همان ها هم بحث کردند که آیا صحت پیش هر دو یکی است و نزاع لفظی است یا نه واقعا فرق دارد؟

بعد ایشان استدلالی می آورد که مثلا اگر موافقت امر نباشد چطور می شود صحیح باشد؟ بعد دنبال یک مقدار قائل می گردد که مثلا فلانی گفته خلاف لفظی است، خلاف معنوی است، و متعرض این نکات شدند.

البته در اثنای کلامش یک مطلب دیگری را هم بیان می کند و آن این که این مسئله سقوط قضا لازم نیست که بحث راجع به صحت باشد، ممکن است عمل انسان هم فاسد باشد لکن چون قضا به امر جدید است و امری در آن جا ثابت نشود قضا واجب نیست، اسقاط قضا اعم از این است که مسئله صحیح باشد، یک مقدار هم وارد این شده که در این جا مسئله اسقاط قضا که به فقها نسبت داده شده این بحث اصولی صرف نیست، این یک نکته فقهی دارد، این بحث سر صحت تنها نیست.

این یک مقداری هم ایشان وارد این جهت ایشان دارد که ممکن است به این که بگوییم صحیح باشد لکن قضا نباشد، به خاطر این که قضا به امر جدید است، آن وقت یک مقدار فروع فقهی را ذکر می کند، بعد ایشان می گوید که از یکیشان نقل می کند که ما یتخرج علی هذا الخلاف، ایشان می گوید اگر بخواهیم بین خلاف بین متکلمین و فقها صلوٰة من لم يجد ماء و لا ترابا، صلوٰة فاقد طهورین اگر نماز خواند و قلنا بالراجع که قول ثابت این است که إن علیه يجب علیه الاعادة، فتلك الصلوة صحيحة عند المتكلمين و فاسدة عند الفقهاء چون باید بعد اعاده یا قضا بکند.

ایشان می فرمایند که و فی کلام الاصفهانی نظرٌ إذ کیف یومر بعبادة هی فاسدة، این کسی که این مطلب را می گوید امر دارد، متکلمین گفتند موافقت امر، خب اگر فاسد است چطور موافقت امر؟ چه امری دارد؟

بعد باز وارد یک فرع دیگر می شود، دقت بکنید از این مثال های ایشان معلوم می شود که این ها متأسفانه خلطی در بحث کردند، یکی بحث صحت و فساد است یا صحت و بطلان است، یکی بحث مسئله ای این است که آیا قضا انجام بدهد، موافقت امر هست یا نه؟ مثلاً در همین جایی که فاقد طهورین است امر ندارد، می گوید متکلمین گفتند صحیح است چون امرش این است، خب امری ندارد که، متکلمین در حقیقت این هایی که گفتند امر دارد می گویند از آن یا مثلاً حالا پیش اصحاب ما روایتی هست إن الصلوة لا تسقط بحال، همچین روایتی نداریم، یا بگوییم فقها استظهار کردند که حالا این شخص اگر نماز نخواند خلاف ظواهر اطلاقات اقیما الصلوة است یا اقم الصلوة است پس طبق این اطلاقات نمازش را بخواند، نماز خواندن نه به خاطر این که امری در این حالت دارد، در حالت فاقد الطهورین امر ندارد، اگر امر داشت قطعاً نمازش درست است، قضا و اعاده ندارد که، به عنوان فاقد طهورین امر ندارد، خوب

دقت بکنید، پس از کجا در آوردیم؟ از مجموعه ادله که نماز ساقط نمی شود، از این مجموعه ادله که در آوردیم نماز ساقط می شود امر درست شد و إلا امر ندارد و کذلک در مسئله‌ی خلاف، و آن مسئله‌ی ای که آیا در مسئله قضا که اگر کسی گفت ایشان نماز بخواند، در باب فاقد الطهورین خب می دانید دیگه که یک قول هست نماز بخواند و خارج وقت یا بعد از آب اعاده بکند یا قضا بکند، یک قول هست که بخواند اما قضا و اعاده ندارد، یک قول هست که نخواند و لکن قضا و اعاده دارد، یک قول هم هست حسب قاعده نه خواندن برایش واجب است نه قضا و اعاده، این ربطی به بحث صحیح ندارد، چهار تا احتمال است دیگه، این ربطی به بحث صحت و فساد ندارد، این نکته اش چیز دیگری است که آیا ما اطلاقی داریم که مطلقا نماز بخواند ولو فاقد باشد، و آیا اطلاقی داریم که هر کسی به هر نحوی نماز از او فوت شد باید قضا بکند یا قضا به امر جدید است؟ غرض این که این مطلبی که ایشان در این جا فرمودند این درست در نمی آید با همین نکته ای که عرض کردیم، بعد مثال های دیگه می زند چون بحث های فقهی است و محل کلام است من دیگه الان وارد آن بحث ها نمی شوم.

بعد این تنبیه دوم بود که در این تنبیه دوم ایشان متعرض این نکته شدند که آیا واقعا فرق بین این دو تا هست یا نه؟ خودش مایل به این است که فرق هست، قول خلاف تظاهر الثمرة در این و آن ثمره در مثل همین فاقد الطهورین است که آیا فاقد الطهورین به اصطلاح نمازش با این که درست است اگر قول متکلمین بگیریم حتما امر داشته بخواند پس این نمازش باید درست باشد اما فقها گفتند معذک اعاده یا قضا در باب خارج وقت یا داخل وقت، بعد هم باز یک کلام دیگه نقل کرده، عرض کردم چون من نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

بحث سوم تنبیه سومی که ایشان دارد از همین ابن تیمیه نقل می کند که ما هم نقل کردیم، لم یرد فی لفظ الكتاب و السنة الصحة و الفساد، این لفظ صحت و فساد در کتاب و سنت نیامده، عرض کردیم مراد این ها از سنت مجموعه روایاتی که مخصوصا اگر صحیح بدانند و می دانید که ابن تیمیه گاهی ازش به شیخ الاسلام می کنند خودش صاحب مکتب در رجال است، خودش و شاگردش ابن قیم این ها هر دو صاحب مکتبند در بحث حدیث و رجال،

بل ورد الحق و الباطل، و إنما الصحة اصطلاح الفقهاء

این یک اصطلاحی است که فقها درست کردند و این بحث خیلی فائده ای ندارد، این بحث که حالا بگوییم متکلمین چی گفتند و فقها این را من از خودم اضافه کردم، بعد ایشان می گوید:

قلت ورد لفظ الاجزاء كثيرا،

این لفظ اجزاء مثلا یجزی در باب ذبیحه این طور، یجزی در باب عقیقه این طور، ایشان این که می فرمایند به این که این لفظ اجزاء خودش کافی است.

مثلا اربع لا تُجزی فی الضحایا، این تُجزی، این کافی است. من فکر می کنم اولاً خب می دانید ما ها چون روایاتی که داریم از اهل بیت سلام الله علیهم واصل شده حتی بعضی جاها ممکن است روایت نباشد، در فقه شیعه این طور است مثلا در کتاب فقه الرضا باشد، در کتاب مقنع شیخ صدوق باشد چون بنایشان این است که مقنع شیخ صدوق متون روایات است یعنی اگر در کتاب مقنع شیخ صدوق هم صحیحۀ یا فاسدۀ باشد آن هم همین ارزش را پیدا می کند لذا روشن شد که پیش ما فرق می کند تا پیش اهل سنت، اهل سنت روایاتی که عن رسول الله دارند حساب کردند اما در روایات ما هست، روایات ما غیر از آن هاست، عرض کردم کلمه صحت و فساد هم ممکن است در روایاتشان نباشد، یک نکته این بود که فرق روایات ما با آن ها، نکته ی دیگه ملازمات و تقریبا می شود بهش گفت مرادفات، حالا ملازم، مثلا ایشان گفت از ملازماتش اجزا است، یجزی و لا یجزی یعنی صحیح و فاسد، به نظر من در اصطلاح در خود روایت اهل سنت من چند بار عرض کردم که اگر این ها جمع بشود خیلی مفید است، به نظر من در روایت های خود اهل سنت رد هم آمده، کل ما صنعه العقل، عمله العقل لم یکن علیه امرنا فهو ردّ، سندش هم علی ما ببالی صحیح است، پیش اهل سنت، الان در ذهنم نیست کجاست چون این را ابن حزم زیاد در کتاب محلی و غیر محلی نقل می کند به عنوان این که این عبادت باطل است چون امر ندارد، به خاطر نبودن امر حکم به بطلان می کند، تمسک به این حدیث می کند. حالا متن عبارتش در ذهنم نیست، اگر بنزید فهو ردّ، این کلمه فهو ردّ، عمل عملا لیس، آن امرنا می دانم هست، آن عمل عملا است یا فعل فعلا را نمی دانم اما لیس علیه

.....
امرنا فهو ردّ پس این مطلبی را که ایشان گفت و پیش ما که زیاد است بلکه من به ذهنم می آید مثل لا صلوة إلا بطهور هم همین است، وقتی شارع می گوید نماز نیست یعنی اگر هم بر فرض شما انجام دادید نماز فاسد است.

یکی از حضار: من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو ردّ

آیت الله مددی: پس همان که ما خواندیم حافظه ام خیلی خراب نشده، من هم همین طور خواندم، من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو ردّ، می گویم من چون زیاد در کتاب ابن حزم دادم احتمال دادم متنش را حفظ کرده باشد.

آن وقت آن اولی را عائشه، مصدرش کجاست؟

پرسش: اولیش مختار من الصحیحة

آیت الله مددی: می گویم حدیث پیش آن ها صحیح است، می دانستم صحیح است اما الان در ذهنم حضور ذهن نداشتم، البته از صحیح مسلم یا بخاری، صحیح دیگه بخاری یا مسلم اما می دانستم که حدیث صحیح است، این را اطمینان داشتم حدیث صحیح است اما مصدرش در ذهنم نبود. بخاری است.

علی ای حال این یک مطلب، پس این مطلبی که ابن تیمیه، حتی لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب هم این طور است، حالا من بعد توضیحش را عرض می کنم. بعد ایشان یک نکته لطیفی دارد، ایشان می گوید:

ثم إن الجمهور لم یسمحوا باطلاق الفاسد و إنما قالوا هی صلوة صحیحة أو شبهة بها،

این هم تعبیر، مثل امساک ماه رمضان، اگر انسان در ماه رمضان غذا خورد می گویند تا شب امساک بکند، روزه نیست اما امساک نیست و روزه اش هم فاسد است، بعد باید قضا بکند.

بعد ایشان می گوید حالا چرا این جوری گفتند صحیحة؟ این از امام الحرمین است، امام الحرمین از بزرگان شوافع است، شافعی هاست خب واقعه هم بعضی هایشان این ها چه مخصوصا حالا در این شافعی ها مردمان واقعا ملایی هستند و عقل حسابی هم دارند تقریبا.

.....
إنما صار الفقها إلى هذا في أصلٍ و هو أن الصلوة في دار المغصوبة صحيحةٌ عندهم و هي واقعة على خلاف مقتضى الشريعة

یعنی با ملاکات جور در نمی آید چون إن الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر

خب چه منکری بالاتر از تصرف در مال مردم، در غصب دیگه، پس اگر بخواهیم به دنبال ملاکات نماز باشیم باید بگوییم نماز باطل است، از آن ور هم صحیحۀ

فدل على أن الصحيح ما لم يجب قضاؤه و إن لم يوافق مقتضى الشرع

مقتضی به معنای دارای ملاکات

بعد هم ایشان مسئله این که قضا به امر اول، این مطلبی که ایشان در این جا آوردند را من کرارا عرض کردم یعنی سابقا، این ها هدفشان این بود که اصول را بتوانند به صورت یک قاعده کلی در بیاورند که در فقه قابل تمسک باشد، یک اشکالی که هست که این اصول با قاعده کلی نمی سازد، غالبا موارد فقه مثل قضایای خارجیه هستند، نمی شود شما فرض کنید مثل منطق مثلا، قضایای منطقی یا فلسفی، یک قضایای کلی را که شما در آن جا دارید شما در اصول نمی توانید، مثلا همین جا شما مثلا راجع به نماز در دار غصبی می گوئید صحیح است، چرا صحیح؟ چون قضا ندارد و إلا خلاف ملاکات شرعی است.

خب این مطلب به نظر آقایان، آقایان علمای ما، مشهور علمای ما نماز را باطل می دانند پس این بحث پیش نمی آید، بناست که شما یک چیزی در اصول بگویید که این در جمیع ابواب فقه بسازد، این در حقیقت متاثر به فتواست، این تاثر به فتوا نمی تواند کار درست بکند، تصادفا در خود مسئله ی صلوة در دار غصبی عده ایشان نوشتند، به نظرم مستصفی هم دارد غزالی، به نظرم فخر رازی هم دارد، این هایی که مثلا شافعی یکمی منصف تر، به نظرم فخر رازی هم دارد، فخر رازی می گوید مقتضای قاعده نماز در دار غصبی باید باطل باشد، این اصول، مقتضای قاعده یعنی اصول است لکن چون صحابه پشت سر خلفا نماز خواندند و این ها اموال مردم را غصب می کردند چون صحابه نماز خواندند و حکم به صحت کردند علی خلاف القاعده می گوئیم صلوة در دار غصبی درست است و إلا طبق قاعده صلوة در دار غصبی باطل است، این به خاطر عمل صحابه، این جا گیر کردند یعنی به عبارة اخرى نتوانستند یک اصل

.....
اصولی درست بکنند، بحث اصولی، خب طبق قاعده می گوئیم باطل است، می گوید نمی شود، عمل صحابه مخالف است، صحابه پشت سر خلفای جور نماز خواندند و این خلفا اموال مردم را غصب می کردند پس بنابراین ببینید قاعده اصولی را به هم می زنند، اصلا بحث آن نیست که پشت سر کی نماز بخوانند، این قاعده اصولی که اقتضا می کند نماز در دار غصبی باطل باشد این به خاطر عمل صحابه برداشته شد.

حالا این هم راجع به این، بعد ایشان مسئله دیگری را متعرض می شوند راجع به، من عرض کردم ایشان این جا آوردند، ما این مسئله را در کتب اصول عاداتا در اصطلاح قدیمی های ما در جلد اول، بحث صحیح و اعم را مطرح کرده، الحقائق الشرعية المتعلقة بالماهیات بحث حقائق شرعی و آیا اصل بر صحیح و فاسد اطلاق می شود یا نه؟ ایشان بحث صحیح و اعم را آوردند در ذیل ایشان، من توضیح دادم مسئله صحت و فساد را ما مجموعا در اصول خودمان سه جا متعرض می شویم، یکی در بحث صحیح و اعم، یکی در بحث اجزاء و یکی هم این جا آقایان فقهایی ما، اصولیین متاخر ما در استصحاب به همین مناسبت، در سه جا متعرض صحت و فساد شدند، اما در کتب اهل سنت عرض کردیم اصلا فصل خاصی دارد، این قدر جاهای مختلف نبردند، اصلا یک فصلی قرار دادند تفسیر احکام وضعی و تکلیفی که صحت و فساد را آن جا آوردند، جای خودش.

خیلی خب، باز مسئله، ببینید روشن می شود؟ من که این ها را می خوانم، فقط می خواهم بگویم در این مسئله چون مستقلا بحث کردند چطور آوردند مسائل را در همین جا متعرض شدند.

بحث دیگر الصحة لا تسلتزم الثواب

از این بحث هایی است که ما در این بحث هایمان نکردیم، ممکن است یک عمل صحیح باشد اما ثواب نداشته باشد، لا تسلتزم الثواب، این اصطلاح که آیا صحت مساوق است با ثواب دادن یا نه این را ما اصطلاحا در اصطلاحات فقهی خودمان در عالم شیعه این است که گفتیم فرق است بین صحت و قبولی طاعت، صحت یک چیز است، اصطلاح ما غالبا این طور است، ممکن است عمل صحیح باشد اما قبول نشود، صحیح باشد یعنی مسقط قضا و اعاده، احتیاج به قضا و اعاده ندارد اما عند الله مقبول نشود، لا تُقبل عند الله، این

.....
را ما به این تعبیر می گوئیم، این را من می گویم که معلوم بشود گاهی ممکن است ما یک بحثی را مطرح می کنیم با اصطلاح آن ها نمی سازد.

در اصطلاح آن ها این است آیا صحت ملازم با ثواب است یا نه؟ از همین مثالی که الان زدم مثال نماز در دار غصبی، دیگه به نظرم مسئله روشن شد چون روشن شد که این نماز درست است یعنی قضا نمی خواهد اما مقبول نیست چون مخالف با مقتضای شریعت است، ما می گوئیم مقبول نیست اگر قائل به صحت نماز بودیم، البته آقایانی که قائل به صحت نمازند مقبول هم می دانند، پیش ما فرق نگذاشتند، کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی اند گفتند هم نماز درست است هم مقبول است، این در اصطلاح اهل سنت آمده، شاید هم در بعضی علمای شیعه آمده باشد، الان در ذهنم حضور ذهن ندارم.

علی ای حال کیف ما کان ایشان آمدند گفتند مثلا نماز در دار غصبی درست است اما ثواب ندارد. چرا؟ چون هدف از نماز تنهی عن الفحشاء و المنکر، خب این غصب دارد انجام می دهد، از این هم منکر بالاتر؟ پس این عملی نیست که عند الله ثواب داشته باشد اما صحیح است.

بعد مثال زده و لهذا قال الشافعی الردة بعد الحج، فرعی را مطرح کرده که اگر بعد از عمل حج ایشان مرتد شد، گفته تحبط الثواب و لا تجب الاعادة، آخه یک آیه مبارکه هست، می گوئیم این ها بحث کلامی را متاسفانه با بحث های اصولی خلط می کنند، لأن اشركت لیحبطن عملک، خب ممکن است تمسکش به آن باشد، ربطی به بحث اصولی ندارد.

و منه الصلوة فی الدار المغصوبة

بعد خوب دقت کردید، الان من مناقشه کردم، گفتم این بحث ثواب و این ها یا مثلا لان اشركت لیحبطن عملک این ربطی به بحث اصول ندارد، این به بحث های فقه بر می گردد. ببینید من می خواهم تاکید بکنم گاهی الان مطلبی به ذهن شما می آید این بعینه در تاریخ مکرر شده، قبل از شما هم به ذهن آقایان آمده، این این طور نیست که به ذهن شما بیاید، حالا من خیلی از این مباحثی را که مطرح کردیم اصلا در کلماتشان ندیده بودیم اما خب وقتی انسان ذهنش آزاد باشد

و حکاه الامام الحرمین،

البته این کتاب چون خودش شافعی است بیشترین اقوال را از بزرگان شافعی نقل کرده، خوب دقت بکنید، اگر من زیاد اسم ها را نمی خوانم به خاطر این که این غالبا خودش مذهب به مذهب اند، مثل این که در کتاب های اصولی ما روی مذهب شیعه نوشته، این بیشتر روی مذهب شافعی است.

بعد ایشان می گوید و لیس الکلام، بعد از این که این اختلاف را نقل می کند فی الاجر و الفضیلة، من شأن الفقهاء، بحث اجر و ثواب بحث فقهی نیست

و الثواب غیبٌ لا نطلع علیه،

بینید این جا مطلب را برد عوض کرد و لذا بعضی هایشان آمدند این طور گفتند الصلوة فی الدار المغصوبة صحیحة و الثواب إلی الله اما ثواب را ما نمی توانیم بگوییم. پس در این جا سه رأی شد:

یک: ثواب هم دارد که این ظاهر فقها و اصولیین ماست

دو: ثواب ندارد که این جا بعضی هایش را نقل کردیم.

سه: راجع به ثواب سکوت بکنیم، اصلا وارد بحث ثواب نشویم، غیبٌ لا نطلع علیه و لذا آمد فی أن الغیبة تحبط الاجر، چون در روایات دارد

البته ایشان تحبط الارض گفته، تُفطر، الغیبة و الکذب تفران، به عنوان مفطر آمدند و هو تهدید مؤول، یک نوع تهدید است نه این که واقعا اجر روزه از بین می رود، پس اگر انسان روزه گرفت ولو غیبت کرد روزه اش درست است، ثواب هم دارد، یک عده گفتند روزه اش درست است اما ثواب ندارد، به خاطر غیبت چون حرام انجام داده، خب این هم یک مسئله دیگه، تلازم مابین صحت و مابین ثواب یا به اصطلاح متعارف حوزه های ما تلازم مابین صحت و قبول، ممکن است صحیح باشد اما قبول نشود، البته عرض کردم عده ای از مثلا در کتاب همین کتاب محلی به نظرم در باب غیبت است، در باب شرب خمر است، یک روایت دارد که اگر کسی غیبت

.....

کرد تا چهل روز نمازش قبول نمی شود. تفاوت مابین قبول و مابین صحیح، در این کتاب محلی ابن حزم چون ابن حزم ظاهری است، خیلی به ظاهر اعتنا می کند مثل اخباری های ما، البته شدیدتر از اخباری های ما، به ظاهر الفاظ تمسک می کند، ایشان می گوید اگر این کار را کرد تا نماز چهل روز هم باید قضا بکند، ایشان لا تقبل را به معنای قضا کردن، عده ایشان گفتند نه نماز صحیح است قبول نمی شود، بین این دو تا فرق است، باز عده ای از آن طرف گفتند اگر قبول نمی شود صحیح هم نیست، یکی از این گناهان است شرب خمر است یا غیبت که تا چهل روز هم لم تقبل صلوته اربعین یوما، ایشان می گوید اگر این کار را کرد باید نماز چهل روز را قضا بکند یعنی صحیح حسابش نکرده، عدم قبول را به معنای عدم صحت گرفته

پرسش: در این چهل روز بخواند یا نخواند؟

آیت الله مددی: نه باید چهل روز گذشته را قضا بکند.

علی ای حال این هم راجع به یک بحث دیگر. خب روشن شد که اصولا طرح این مسئله ثواب و قبول این کار اصولی نیست، اصلا ما اشکالمان این است که کار اصولی نیست، کار اصولی این قسمت است، حالا موافقت امر که آن آقایان گفتند یا آنی که به درد فقیه می خورد، آنی که از لسان ادله در بیاید که قضا برایش واجب نیست.

مسئله ی دیگر، مسئله ای که باز ایشان در این جا مطرح می کند این عکس مسئله سابق است، آن مسئله سابق صلوۃ صحیح است آیا ثواب دارد یا نه این عکسش، صلوۃ فاسد است، آیا ثواب دارد یا نه؟ دقت فرمودید؟ مثلا نماز خواند با طهارت نبود یا نماز خواند رو به قبله نبود، از قبله منحرف بود، صلوتش فاسد است اما ثواب دارد یا نه؟

إذا صَلَّى صلوۃ فاسدة هی یثاب علیها

من هی این ها را مطرح می کنم که ببینید آن ها در مسائل تا کجا پیش رفتند، البته معلوم شد که بحث ثواب و عقاب اصولا کلامی است، به درد فقه نمی خورد، به درد اصول نمی خورد.

بعد نقل می کند: یثاب علی الافعال التي لا تفتقر إلى وجود الشرط من الطهارة و نحوها كالقراءة و الافکار

می گوید فرق می کند، افعالی که احتیاج به این شرط ندارند آن اشکال ندارد، مثلاً فرض کنید نماز بی وضو خواند، فرض کنید سوره حمد خوانده ثواب سوره حمد را بهش می دهند یا سوره رکوع بنا بر این که رکوع فی نفسه یک نوع خضوع و خشوع در مقابل خداست، ثواب این خضوع و خشوع در مقابل خدا به او داده می شود لذا ایشان می گوید این هایی که احتیاج به شرط ندارند.

بعد ایشان یک قول دیگری از رویانی نقل می کند، من چند دفعه اسم بردم که این رویانی، به نظرم این کتابش حالا آن شب با بعضی از این آقایان شافعی هایی که منزل ما بودند صحبت کردیم به نظرم این بحر را گفتند چاپ نکردیم، از این رویانی زیاد نقل می کنند، از این هم در اصول زیاد نقل می کنند و هم در فقه و در حدود سال های پانصد و خرده ای، اواخر چهارصد و اوائل پانصد، ایشان دارد که: لو نوی نية صحیحة و غسل بعض اعضائه، برای وضو، ثم ابطل الوضوء فی اثناهل هل له ثواب المفعول منه؟ آن مقداری که انجام داده؟

ایشان خود رویانی می گوید یحتمل أن یكون له ثوابه كالصلوة إذا بطلت فی اثنائها، این یحتمل و یحتمل، البته خب می دانید که اولاً ما در این مسائلی که مال ثواب است یک اصطلاحی دارند، خوب دقت بکنید چون الان خیلی متعارف شده، مسائلی که بر می گردد به ثواب و کیفیت ثواب اصطلاحاً این ها را توقیفی می گویند، اگر امری توقیفی بود تا دلیل نیاید و روایت نیاید نمی شود گفت. مثلاً بگوییم شما زنجیر بزید شب اول قبر مثلاً حضرت زهرا بالای سر شما می آید، خب این را از کجا مثلاً؟ تا روایت نباشد، چون از این قبیل مستحبات در این مجالس و روضه خوان ها زیاد متعارف شده، گاهی من حتی دیدم بزرگان هم گفتند اسم نمی خواهم ببرم این توضیح را بدهند، این یکی از اصول اولیه فقه است که امور توقیفی تا دلیل نیاید نمی شود بگوییم، خیلی خوب، خیلی کار خوبی است، زنجیر خوب، سینه خوب اما این که در شب اول حضرت زهرا این از کجا مثلاً؟ این با ذوقیات خودمان و با خیالات ذهنی خودمان نمی توانیم چیزی را نسبت بدهیم، در مسئله ثواب اگر گفت شما وضو گرفتید بعد در اثنا، بعد از شستن دست راست و چپ حدیثی صادر شد، بگوییم لا اقل ثواب غسل وجه می کنیم، خب این را از کجا می توانیم بگوییم؟ من منهج را می خواهم بگویم، لذا ببینید این مشکلی که بین شیعه و بین اهل سنت بود این بود، این ها می گفتند یحتمل أن یكون له ثوابه و یحتمل أن یقال إذا بطلت

.....

بغیر اختیاره فله ثوابه و إلا فلا، ببینید یحتمل و یحتمل، من می خواهم این زاویه بحث روشن بشود، همین که گفت یحتمل و یحتمل یعنی ارزش علمی ندارد. همین که آمد گفت یحتمل و یحتمل، چرا؟ چون این ها مسائلی است که جز از راه شریعت معلوم نمی شود، این را خوب عادت بکنید چون ما الان خیلی شدیم، مثلاً می گوئیم این یکی قطعاً از آن بهتر است، خب از کجا می گویی؟ نه روایتی است نه مطلبی، مثلاً رفتن مثلاً فرض کنید همین ایام پیاده اربعین از ثواب زیارت حضرت رضا بیشتر است، پیاده روی اربعین خیلی خوب است، ثواب دارد اما این که شما بگویید این از آن بیشتر است این دلیل می خواهد، این که مجرد این که یک عده می روند، الان هم یک مظهري از مظاهر تشیع شده خوب اما این که شما بخواهید مفاضله بکنید و بگویید این ثوابش بر آن مقدم است این جور چیز ها را خوب دقت بکنید مخصوصاً وقتی که انسان به یک مقام علمی می رسد خیلی باید این را دقت بکند، الان باید یک کاری بکنند جلوی روضه خوان ها و مداح ها را بگیرند، هی این از آن بهتر و آن، این جور چیز ها را نمی شود نسبت داد. تا دلیل شرعی واضح و روشنی نرسد همین می خورد به یحتمل، یحتمل این بهتر باشد، یحتمل آن بهتر باشد، این یحتمل و یحتمل که شد این شریعت را از بین می برد، آن قداست شریعت را از بین می برد، این من در آوردی است، یحتمل اولش هم من در آوردی است، دومیش هم من در آوردی است، هر دوش من در آوردی است، می گوید اگر بعد از شستن دست ها بدون اختیار وضویش باطل شد ثواب داشته باشد، با اختیار خودش، خب از کجا؟ نه این دلیل دارد و نه اولی دلیل دارد نه تفصیلش دلیل دارد، این را من عرض کردم که یکی از مسائلی است که متأسفانه الان بهش ابتلا پیدا شده و می دانید دیگه به هر حال

و من اصحابنا من قال لا ثواب له بها، خیلی عجیب است، یعنی چقدر روی این ریزه کاری های فرد، ما اگر باشیم همین حرف درست است، لا ثواب له بها لأنه یراد لغیره، البته ایشان در وضو گفته چون وضو خود آب شستنش مطلوب نیست، به عنوان وضو مطلوب است به خلاف الصلوة، نه در صلوة هم همین طور است، فرق نمی کند. بله اگر دلیل آمد تازه اگر دلیل آمد که قرائت قرآن خوب است، قرائت سوره خوب است، قرائت حمد خوب است اگر این را در ضمن صلوتی که فاسد است انجام می دهد معلوم نیست همان ثواب هم برایش بار بشود، چون این حالت بدعت خیلی مهم است، ما این را هم نمی توانیم اطمینان پیدا بکنیم، فرض کنید بی وضو

بلند شده نماز بخواند و می داند بی وضو است، بعد بیاید بگویم به جای سوره قل هو الله که ما می خوانیم فرض کنید سوره یس هم خواند مثلاً یا سوره واقعه خواند، من باب مثال، بعد بگوییم چون سوره خوانده ثواب قرائت سوره بر او هست، این هم از کجا؟ به ذهن من می آید که این را هم نمی شود گفت، درست است خواند اما این خواندن را در ضمن یک مجموعه نمازی انجام داد که این باطل است، خودش هم می داند باطل است، خوب دقت بکنید! این وقتی وارد نماز شد به عنوان یک عمل باطل وارد شد.

پرسش: ثواب ندارد؟

آیت الله مددی: معلوم نیست به این نیت کار را خراب می کند.

پرسش: مبهم ۳۳:۴۵

آیت الله مددی: آن دلیل دارد، نه آن دلیل اگر داشته باشیم، این که در مصلاهی خودش بنشینند و ذکر خدا، آن دلیل دارد. اما اگر در غیر این.

عرض کردم ما یک روایتی داریم سندش هم درست نیست، حالا آقایان می خواهند در بیاورند، کلمه فَخَسَفَ یا فَخَسِفَ بهم الارض که یک قومی نماز خواندند بدون طهارت این ها اصلاً خسف شدند، در زمین رفتند، زمین این ها را فرو کشید، که اگر مراد این باشد که این جزای بدون طهارت است، اگر مراد این باشد، نه جزای تهاون و اهانت به شریعت، چون ممکن است این جزای آن اهانت به شریعت باشد، اگر جزای نماز خواندن باشد این معلوم است، حمد و قل هو الله خواندند، نماز خواندند، نه این که ثواب نداشته، اصلاً یک عقاب موجد در این دنیا داشته، زمین را به خودشان فرو رفت، البته روایت به ذهنم می آید مرسل است سند هم ندارد.

پرسش: الان استحقاق بررسی می شود یا واقع آن؟ می خواهیم بگوییم این شخص استحقاق ندارد؟

آیت الله مددی: ما در امور شریعت نمی توانیم بین این دو تا تفکیک قائل بشویم، ثبوت و اثبات مثل هم است، چون می خواهیم بگوییم ممکن است ثبوت استحقاق داشته باشد اما اثبات، من همیشه این را عرض کردم کرا را که در امور اعتباری ثبوت و اثبات مثل هم اند، این نکته را در نظر بگیرید. این که شما در امور اعتباری می آئید می گوئید مثلاً در همین اجزا در کفایه هست که اگر عمل

انجام داد چهار تا احتمال دارد، در مقام ثبوت، در امور اعتباری ثبوت و اثبات مثل هم اند، چون واقعی نیستند، چهار تا هم نه، ده تا احتمال دارد، چرا چهار تا؟ در حقیقت در امور اعتباری چون این در کتاب های اصولی متاخر ما زیاد آمده که این در مقام ثبوت این قدر تصویر می شود، مقام اثبات از ادله این طور، ما کرارا عرض کردیم امور اعتباری چون واقعی نیستند اصلا ثبوتشان با اثباتشان یکی است، آن چیزی را که شما به عنوان ثبوت می گوئید احتمالات است همین مثل یحتمل یحتمل ایشان، ثبوتی ندارد، در امور اعتباری گفتیم آمدن مهمان علت نان خریدن است، این علت شد، تا ابراز هم نکنید اصلا امور اعتباری قوامش به ابراز است، تا ابراز هم نشود اعتبار نمی شود، پس در امور اعتباری دیگه شما اثبات و ثبوت نگاه نکنید، این تا اثبات نشود ثبوت پیدا نمی کند، شما بگوئید احتمال دارد علت تامه باشد، معد باشد، شرط باشد، این ها همه احتمالات است، اسمش را نگذارید مقام ثبوت آمدن مهمان نسبتش با وجوب نان خریدن چیست، اسم این را ثبوت نگذارید، این احتمالاتی است که به ذهن شما می آید، اما اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر ازش علیت را فهمیدیم ثبوتش هم علیت است، نه این که فقط اثباتش علیت است، اصلا ثبوتی ندارد، امور اعتباری ثبوتش عین اثبات است، از هم ثبوت و اثبات را جدا نکنید که الان در این کتب درسی ما متعارف است، آن چه که هست احتمال است، احتمال هم که نه این که چهار تا، ده تا احتمال، بیست تا احتمال، مقید به چهار تا ندارد، محدود به چهار تا نیست، معین نیست که احتمالاتش این قدر باشد، مثلا ایشان گفت یحتمل یحتمل، این احتمال است، چند تا احتمال دیگه هم شما می توانید بدهید، این مشکل ندارد، امور اعتباری اما ثبوت ندارد، ثبوت و اثبات یکی است.

مسئله ای که ایشان مطرح کرده چون دیگه نمی رسیم و وقت تمام شده یک مطلب لطیفی است که ما، هی می گویم بعضی عبارات را می خوانیم اگر یادتان باشد مرحوم نائینی وقتی که متعرض شدند فرمودند مثلا گفتند در امر ظاهری اجزاء هست، مرحوم نائینی گفت اجزاء غیر از صحت است، این عبارت نائینی را خواندیم که ما هم اشکال کردیم. بعد ایشان این بحث را دارد الاجزاء الاکتفا بالفعل فی ثبوت الامر. بعد و عسر علی بعضهم الفرق بین الاجزاء و الصحة، بعضی ها فرق نگذاشتند یعنی سخت بوده، ببینید کلام نائینی، و لیس کذلک فإن الاجزاء اعم، خیلی عجیب است، یعنی قطعا مرحوم نائینی آن مطالب را ندیده اما عجیب توارد خاطر این افراد است، آن

وقت فردا مطلبی را می خوانم ان شا الله تعالی از این جا که کاملاً واضح می شود که آن چه که در ذهن مبارک نائینی بوده قبل از ایشان بوده، در حقیقت من همی دنبال این هستم که خیال نکنید ما امروز در قرن پانزدهم یک مطلبی فهمیدیم، این ممکن است در قرن دوم، سوم، چهارم هم بوده، چون برای ما ها مغفول مانده این باز می شود، این به اصطلاح ادامه دارد و سعی بکنید خودتان را همراه این در طول تاریخش قرار بدهید.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین